

۹۰/۱۱/۱۶

• دریافت

۹۱/۳/۲۰

• تأیید

از قهرمان تا پهلوان

(بررسی سیر تطور معنایی واژه قهرمان)

سید محمد رضا ابن الرسول*

بتول حیدری**

چکیده

واژه‌ها در طول زمان، بنا به دلایل متعددی - از جمله نیاز مردم - دچار مرگ، زایش یا تغییر و تحول در دو حیطة لفظ و معنا می‌شوند که بی‌توجهی به این تغییرات، در فهم و ترجمه متون کهن زیانبار خواهد بود. در نامه ۳۱ نهج البلاغه، واژه «قهرمانه» در عبارت «المرأة ریحانة و لیست قهرمانة»، مشمول همین تغییرات شده است. واژه قهرمان، معرب واژه فارسی «کهرمان»، به معنای کاراندیش است و ظاهراً از جمله اصطلاحات دیوانی بوده که در صدر اسلام به زبان عربی وارد شده و تاکنون معنای اصیل خود را در این زبان حفظ کرده است. چنانکه، در نهج البلاغه نیز به معنای کارفرما و پیشکار آمده است؛ اما در زبان فارسی، این واژه دچار تغییرات معنایی شده و به معنای پهلوان، شجاع و نیرومند (معادل بطل عربی و hero انگلیسی) منتقل شده است. نوشتار حاضر می‌کوشد ابتدا، این واژه را بر اساس کتب لغت عربی و فارسی و با استناد به متون کهن هر دو زبان، ریشه‌شناسی کند سپس با توجه به نحوه کاربرد این واژه در کتب احادیث و در متون فارسی و عربی معاصر، سیر تطور معنایی آن را در این دو زبان روشن سازد. از کاربردهای این واژه در متون، چنین استنباط می‌شود که قهرمان‌ها و قهرمانه‌ها طبقه‌ای خاص و با ویژگی‌ها و وظایفی منحصر به فرد بوده‌اند و در محیط و زمانه خود نقش مؤثری داشته‌اند. حضور و کارکرد قهرمان‌های معروف در طول تاریخ، این نکته را روشن می‌سازد. نقد و بررسی شروع و ترجمه‌های عربی و فارسی نهج البلاغه، بویژه آنها که قهرمان را به معنی و کاربرد امروزی آن، یعنی پهلوان تلقی کرده‌اند، مبحث مهم دیگر این نوشتار است. در شروع و ترجمه‌های عربی نهج البلاغه، به معنای صحیح واژه توجه شده است، اما در شروع و ترجمه‌های فارسی، عده‌ای از مترجمان به معنای صحیح و قدیمی واژه توجه نکرده‌اند و معنای امروزی آن را ذکر کرده‌اند.

کلید واژه‌ها:

نهج البلاغه، قهرمانه، قهرمان، کارگزار، پهلوان

ibnorrasool@yahoo.com

b.heidari64@yahoo.com

*استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

واژه‌ها در طول زمان و بنا به نیاز گویشوران هر زبان به وجود می‌آیند و با از بین رفتن نیاز، مورد استعمال آنها بتدریج کم می‌شود و در نهایت از میان می‌روند. به همین ترتیب، هر نیاز جدیدی، واژه جدیدی می‌طلبد. بنابراین زبان، پیوسته با زایش و مرگ واژه‌ها روبروست. تغییراتی که در واژه‌ها اتفاق می‌افتد، یا مربوط به ظاهر و صورت است (مثل کاسته شدن صامت یا مصوتی از واژه در واژه‌هایی نظیر آشنا = شنا، پول = پل و...) و یا مربوط به معنای واژه. چنان که گاه واژه‌ای که در آغاز، بر حسب نیاز برای چند معنی گوناگون وضع شده است، در مسیر تحوّل خود، معانی دیگری نیز به آن افزوده، یا برخی از معانی قدیم آن کنار گذاشته می‌شود (مثل واژه پیکان) (رک: شمیسا ۱۳۷۴: ۱۹۸ و ۱۹۳)، یا گاه واژه‌ای که فقط یک ما وضع له دارد، معنایی متفاوت به خود می‌گیرد و معنای قدیم آن از میان می‌رود. آنچه در استفاده و ترجمه متون کهن زبان بار خواهد بود، بی‌توجهی به تغییرات معنایی واژه‌ها بویژه مواردی است که در واژه به طور کامل تغییر معنایی روی می‌دهد.

واژه قهرمان در نهج البلاغه

در نامه ۳۱ نهج البلاغه، مولای متّقیان، حضرت علی بن ابی طالب (ع)، که خطاب به امام حسن (ع) پس از بازگشت از صفین نوشته شده است، واژه‌ای آمده که مشمول همین تغییرات معنایی شده است. حضرت، درباره جایگاه زن به فرزندشان چنین فرموده‌اند:

«و لا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِبْحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَ لَا تُعَدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا تُطْمَعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ بِغَيْرِهَا» (عبده، بی‌تا: ۵۸-۵۹/۱).

این متن از نهج البلاغه، در مصادر معتبر آمده است و بسیاری از بزرگان و علمای قبل از شریف رضی، راوی آن بوده‌اند، از جمله، محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب «رسائل» و ابواحمد حسن عسکری در جزء اول کتاب «الزواجر و المواعظ» (الحسینی الخطیب ۱۳۹۵ق: ۳۰۸/۳-۳۰۷).

ابن عبد ربه در دو موضع از عقد الفرید ذیل «فی باب مواظب الآباء للأبناء»، آن را خطاب به محمد حنفیه و امام حسن (ع) دانسته است (ابن عبد ربه، ۱۴۲۰ق: ۱۵۶/۳ و ۱۴۹). شیخ صدوق نیز در دو موضع از «من لا یحضره الفقیه»، آن را خطاب به محمد حنفیه (شیخ صدوق، ۱۴۱۰ق: ۳/۳۶۲ و ۴/۲۷۵)، و ابن شعبه الحرانی در تحف العقول، آن را خطاب به امام حسن (ع) (ابن شعبه الحرانی، ۱۳۶۷: ۱۳۴) دانسته‌اند.

بعد از شریف رضی نیز عدّه زیادی این نامه را روایت کرده‌اند؛ از جمله: یحیی بن هارون حسنی متوفی ۴۲۴ هجری در کتاب «امالی» (رک: الحسینی الخطیب، ۱۳۹۵ق: ۳/۳۰۹). سید بن طاووس نیز اسانید آن را در «کشف المحجّة» به تفصیل آورده است (سید بن طاووس، ۱۳۷۴: فصل ۱۵۴/۱۵۴-۲۴۳-۲۴۰).

علاوه بر این، این متن در نسخه‌های مختلف نهج البلاغه، نظیر: صبحی صالح، ابن ابی الحدید، عبده، فیض الاسلام و... بدون اختلاف در ضبط، نقل شده است. عبارتی که واژه مورد نظر ما (قَهْرَمَانَة) را در خود جای داده است، یعنی «فإنَّ المرأةَ ریحانةٌ و لیست بقَهْرَمَانَة»، حکم مثل یافته و به اصطلاح بلاغیان، «جاری مجرای مثل» شده است. (غروی، ۱۴۰۱ق: ۱۳۳) نظیر آن را در کلام مولّدین «الخِلمُ ریحانةٌ و لیست بقَهْرَمَانَة» دانسته‌اند (میدانی، ۱۳۹۳ق: ما اوله الخاء، ذیل المولدون).

«خِلم»، در اصل به معنی پناهگاه و خانه آهوست که در آن پناه می‌گیرد و انس می‌جوید و به همین دلیل، مجازاً به صدیق و صاحب نیز، به خاطر الفتی که انسان با وی می‌گیرد، اطلاق می‌شود^۲ (فراهیدی، ۱۴۰۵ق: ذیل «خ ل م» و ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ذیل «خ ل م»).

از این مثال، در کتب نظم و نثر عربی نیز استفاده شده است. برای مثال در «التمثیل و المحاضرة» ثعالبی (الموسوعه الشعریه)، «کشکول» شیخ بهائی (الموسوعه الشعریه)، «عیون الأخبار» (دینوری، ۱۳۷۳: ۱۷۰-۱۶۹) و «بلاغات النساء» (ابن طیفور، بی تا: ۱۷۲).

در «عقد الفرید»، این عبارت ذیل «امثال اُکثم بن صیفی و بزرجمهر فارسی» آمده است (ابن عبد ربه، ۱۴۲۰ق: ۷۹/۳)، اما مأخذی برای تأیید صحّت و سقم آن در دست نیست. این عبارت، به صورت «المراة نهرمانة و لیست بقهرمانة» از پیامبر نیز نقل شده (طبرسی، ۱۴۰۸ق: ۲۵۲/۱۴) و در «سلک الدرر» مرادی به صورت «إذ کُنَّ ریحانات لا قهرمانات» نیز آمده است (الموسوعه الشعریه). در این بررسی، پس از ریشه شناسی واژه قهرمان بر اساس کتب لغت عربی و فارسی، برای تبیین معنای آن، به کاربردهای آن در متون نظم و نثر عربی و فارسی از دوران قدیم تا معاصر استناد خواهد شد تا سیر تحوّل معنایی آن مشخص گردد، سپس به نقد و بررسی معنای ارائه شده از این واژه در ترجمه‌ها و شروح مختلف نهج البلاغه پرداخته خواهد شد.

ریشه شناسی واژه قهرمان

در فرهنگ‌های قدیم عربی نظیر: «لسان العرب» و «العین»، ذیل قهرم، تلفظ قهرمان را به فتح راء دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۵ق و فراهیدی، ۱۴۰۵ق: ذیل قهرم). جمع این کلمه نیز قهارمة و فعل و مصدر آن به ترتیب قهرم و قهرمة است (البستانی، ۱۹۷۷م و خوری شرتونی، ۱۸۸۹م: ذیل قهرم). «قهرم قهرمة له»، یعنی امور را به عهده گرفت و به انجام دادن آن پرداخت (جر، ۱۳۶۵: ۲/ ذیل قهرم). تلفظ دیگر قهرمان را به نقل از «لحیانی»، «قهرمان» دانسته‌اند (جوالبقی، شرح ادب الکاتب، الموسوعه الشعریه؛ ابن سیده، ۱۳۸۸ق: ۳۳۳/۴ و ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ذیل قهرم و قرهم). «قهرمان» نیز، به عنوان مقلوب این واژه معرفی شده است (همان).

اکثر فرهنگ‌های عربی، این واژه را معرب و دارای ریشه‌ای فارسی می‌دانند (رک: ابن سیده، ۱۳۸۸ق: ۳۳۳/۴ و ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ذیل قهرم به نقل از سیبویه و ابن بری). این اصل فارسی در فرهنگ‌های فارسی، «کهرمان» (kuhrmân) دانسته شده است (رامپوری، ۱۳۶۳؛ لاله تیک چند بهار، ۱۳۸۰؛ شاد، ۱۳۳۵ و حسینی، ۱۳۳۷: ذیل قهرمان).

در این واژه مرکب، جزء اول کلمه از مصدر kar = کردن است و جزء دوم «مان» است (برهان تبریزی، ۱۳۵۷: ذیل قهرمان). «منه، (Manah) برابر است با واژه سانسکریت منس (Manas) که در پهلوی، منشن (Mênishn) و در فارسی، منش شده است. این واژه از مصدر man است که در اوستا و فرس هخامنشی، به معنی اندیشیدن و شناختن و به یاد آوردن و دریافتن است و برابر است با to mean انگلیسی و meinen آلمانی که در پهلوی mênitan شده است. در چند واژه مرکب فارسی، مان که از همین بنیاد است، به جا مانده، چنانکه در شادمان (یعنی شاد منش)، قهرمان... نریمان (= نیرم) که در اوستا نئیرمنه-naire-manah آمده، صفت است به معنی نر یا مرد منش... رادمان که در شاهنامه، سپهدار خسرو پرویز یاد شده، یعنی رادمنش. دشمن که به معنی بداندیش و بدخواه است، از دش (دژ یعنی بد) و من ترکیب یافته است. من نیز در ادبیات ما به معنی منش و روان و دل به کار رفته است... در نام خاندان شاهنشاهان هخامنشی واژه منش نیز به جا مانده است. مان در این واژه‌ها، ارتباطی به مان (به معنی خانه و سرای) در واژه‌هایی چون کشتمان^۴ و دودمان و گرزمان^۵ ندارد. در گائا، دمان demâna و در بخش‌های دیگر اوستا، نمان nemâna به معنی خانه است و در پهلوی مان شده و در فارسی معمولاً با خانه مترادف آورده، خان و مان (= خانمان) گوئیم» (پورداد، ۱۳۵۶: ۷۴ - ۷۲).

بعضی به اشتباه، «من» را به معنای مرد یا آدمی دانسته‌اند که شاید علت این برداشت نادرست، شباهت ظاهری «من» با man انگلیسی به معنی مرد باشد. در حالیکه man و «من»، هر دو از ریشه «مر» (mar) گرفته شده اند (رک: www.adel-ashkboos.mihanblog.com).

فرهنگ‌هایی چون آندراج و «الألفاظ الفارسیّة المعربّة» نیز که قهرمان را متشکل از کلمه نسبت «مان» فارسی و «قهر» عربی دانسته‌اند، به بیراهه رفته‌اند (شاد، ۱۳۳۵، ذیل قهرمان و شیر، ۱۹۰۸م: ۱۳۰).

بی گمان، علت اینکه در بعضی فرهنگ‌های عربی، نظیر «المنجد» (معلوف، ۱۳۷۵: ذیل قهر) قهرمان ذیل «قهر یقهر» می‌آید^۷ و در فرهنگ‌های

فارسی، معنای مجازی حاکم و حکومت و زور و غلبه نیز برای قهرمان ذکر می‌شود، همین باشد که به اشتباه آن را منسوب به قهر می‌دانند. در هر حال، واژه قهرمان با توجه به معنای دو جزئش، در اصل به معنی «کار اندیش» است و در فرهنگ‌های قدیم و جدید عربی به معنی وکیل و امین دخل و خرج (خوری شرتوتی، ۱۸۸۹م و البستانی، ۱۹۷۷م: ذیل قهرم)، و «هو المُسَيِّرُ الحَقِيقُ علی ما (من) تحتَ يَدَيْه» (فراهیدی، ۱۴۰۵ق؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق و ازهری، ۱۹۶۴م: ۶/ذیل قهرم)، و «من أمناء الملك و خاصته» (همان) و «القائم بأمر الرجل» (زبیدی، ۱۳۰۶ق: ۳۸/۹)، و رئیس خانۀ شاگردان و پیشکار و نماینده آمده است.

در فرهنگ‌های فارسی قدیم نیز، به معنی کارفرما (ادیب الکرمنی، ۱۳۵۸؛ برهان تبریزی، ۱۳۵۷ و رامپوری، ۱۳۶۳: ذیل قهرمان) و فردی قائم به کارها، خزانه دار، وکیل و نگاه دارنده آنچه تحت تصرف اوست، آمده است (لاله تیک چند بهار، ۱۳۸۰: ذیل قهرمان).

در فرآیند تعریب این واژه، تنها حرف کاف به قاف بدل شده است و واژه، تفاوت چندانی با اصل فارسی‌اش پیدا نکرده است. جوالیقی اصل آن را به اشتباه، «قِرْمَان» دانسته است (جوالیقی، ۱۹۶۶م: ۸).

در غیاث اللغات و آندراج، چنین نقل شده است که بعضی، اصل این واژه را ترکی، به معنی کارفرمای می‌دانند (رامپوری، ۱۳۶۳ و شاد، ۱۳۳۵: ذیل قهرمان). بعضی نیز اصل آن را یونانی دانسته‌اند (التنوخی، ۱۳۹۳ق: ۱۷۹ به نقل از «تفسیر الالفاظ الدخيلة فی اللغة العربیة»: ۵۹) امّا مأخذی برای این وجوه در دست نیست.

واژه قهرمان در زبان عربی

قهرمان در متون جاهلی به کار نرفته است، امّا پس از این دوره، شاهد کاربردهای مکرر این واژه در نظم و نثر عربی و در ترکیب‌های مختلف هستیم. این واژه با معنای اصیلش، در زمان حضرت علی(ع) نیز شناخته شده و کاربرد

داشته است:

- قَدْ صَرَفَ الْبَوَابُ وَالْحَاجِبُ وَقَهْرْمَانُ الدَّارِ وَالْكَازِبُ

(منصور بن اسماعیل فقیه ۳۰۶، الموسوعة الشعرية)

- قال عبدالله بن جابر لقهرمان له: إلى أين يا هامان؟ قال أبنى لك صرحاً.

(التنوخى، ۱۹۷۰م: ۲۵۴)

- يا قهرمان المصطفى يا طيف إخوان الصفا

- بالله يا سامون زهر العبير يا دستان القهرمان الأكبر

- بطريق آل محمّد والقهرمان الهاتف

- كالقهرمان للزعفران سر الأغاني لحن المعاني

(احمد بن علوان ۶۶۵، الموسوعة الشعرية)

- و كان يقال له صاحب قران الأقاليم السبعة و قهرمان الماء و الطين و قاهر

الملوك و السلاطين. (ابن تغرى بردى، ۱۴۱۳ق: ۱۱۸/۱۳)

- أيمًا خطه أردت تجده قهرمان المعقول و المحسوس

(محبى، بى تا: ۳/۴۷۰)

- و هو ترجمان الله بل قهرمانه و قسطاسه الحق المقام به العدل

(نيقولوس الصائغ ۱۱۶۹، الموسوعة الشعرية)

مجداً و عزاً قهرماناً قهقبا (فراهيدى ۱۴۰۵ق: ذيل قهرم)

ظاهراً این واژه، یکی از اصطلاحات دیوانی بوده که در صدر اسلام به زبان عربی وارد شده است. البته این منصب و حرفه، از قدیم الايام وجود داشته است چنانکه از بعضی روایات معلوم می‌شود، هامان در زمان فرعون، عمال و قهارمه‌ای برای خود داشته و این منصب در میان پادشاهان فارس نیز وجود داشته است (مجلسی ۱۴۰۴ق: ۳۶۶/۱۴ و ۵۶/۱۳).

قهرمان و قهرمانه، در متون عربی همعرض با لغاتی چون: رئیس، خازن، وکیل،

خائل^۱، سفسیر^۲، بواب، حاجب، کاتب و خادم خاصه آمده و وظایف و ویژگی‌های خاصی برای صاحبان این حرفه و منصب برشمرده شده است که گاه مثبت و گاه

منفی است. کار اصلی قهرمانان و قهرمانات در دربارها، رساندن نامه‌ها از خلیفه بوده است (التنوخی ۱۳۹۳ق: ۱۷۹ و التنوخی، الفرج بعد الشدة، الموسوعه الشعریه). بعضی از این افراد با کتابت آشنا بوده‌اند، چنانکه قهرمان «باذان» به نام «بانویه»^{۱۱} که به رسالت به سوی پیامبر فرستاده شد، (مجلسی ۱۴۰۴ق: ۳۹۰/۲۰) کاتب بوده است. «سلمی نوبختیه» و «عائشه بنت نصر القسوری» نیز، از قهارمه کاتب بوده‌اند (القیروانی، جمع الجواهر، الموسوعه الشعریه).

این افراد، در منازل شخصی یا دربارها (قهرمان الدار یا قهرمه الدار یا قهرمان القصر) نیز خدمت می‌کرده‌اند و یکی از وظایف اصلی آنان، پیشکاری و بر عهده گرفتن وظایف یک فرد دیگر به عنوان وکیل و امین وی و پاسخ دادن به مراجعات بوده است. این افراد در غیبت موکل خود، مشکلات خانواده را حل و فصل می‌کرده و متولی شؤون بیت وی محسوب می‌شده‌اند. مثلاً در صحیح بخاری می‌خوانیم: «کَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو إِلَى قَهْرْمَانِهِ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْهُ أَنْ يَزُكِّيَ عَنْ أَهْلِ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ» (البخاری ۱۹۸۷م: ۴۲/۲). گاهی نیز کنیزان و غلامان دیگر، به عنوان زبردست و یا نایب، در خدمت و تحت نظارت آنها بوده‌اند. از مهم‌ترین مصادیق پیشکاری و وکالت این افراد، بر عهده گرفتن محاسبات و امور مالی (امین دخل و خرج) بوده است؛ چنانکه در المحاسن و المساوی می‌خوانیم: «فَدَعَا قَهْرْمَانَهُ وَ قَالَ: أَحْمَلُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ أَرْبَعَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ لَصَدَاقِ أَهْلِهِ وَ أَرْبَعَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ لَشِرَاءِ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ» (بیهقی ۱۳۸۰ق: ۲۰۱).

و حضرت یوسف نیز «قهرمان خزائن» یا «قهرمان ملک» خوانده می‌شود:
وَ أَقَامَ يَوْسُفُ قَهْرْمَانَ خَزَائِنٍ وَ الْبَطْرَسِينَ مَوْزِعِي إِنْعَامِهَا
(جرمانوس شمالی، الموسوعه الشعریه)
ساخت و ساز بهشت شداد نیز بر عهده قهارمه وی بوده است (الحمیری ۱۹۸۴م: ۲۴).

به همین علت، یعنی به سبب در دست داشتن امور مالی، گاه اعمال قهرمانان مورد محاسبه و بازرسی قرار می‌گرفته است:

وَ لَا حَاسِبَتْ يَوْمًا قَهْرْمَانِي مُحَاسِبَةً فَأَغْلَظَ فِي الْحِسَابِ

(ابوالشمقمق، الموسوعه الشعریه)

یکی از وظایف قهرمانان، پذیرایی از مهمانان و اکرام و اسکان آنها بوده است؛ در «المحاسن و المساوی» در مورد مردی از عراق که مهمان مرد دیگری شده بود می‌خوانیم: «فبعث عبدالله إلى قهارمته و قال أكرموا جارنا و أوسعوا علیه المنزل... ثم أمر قهرمانه بقبض المال و تجهيز الجاریة بما يشبهها من الثياب و الخدم و الطیب و المركب» (بیهقی ۱۳۸۰ق: ۱۳۷؛ سراج قاری ۱۹۵۸م: ۱۲۶/۲).

بنابراین، نظارت بر مطبخ و پخت غذا نیز به عهده آنان بوده است؛ چنانکه منصور، قهرمان خود را به خاطر تغییر در کمیّت غذا تنبیه کرد. (التنوخی ۱۳۹۳م: ۱۲۳/۶).

قهرمانان امور مربوط به لباس (خزانه لباس)، پیشکاری شراب (قهرمان الخمر) (ابن جوزی، بی تا: ۸۶)، درباری و نگهبانی و نظارت بر مزارع و حیوانات (مجلسی ۱۴۰۴ق: ۳۵۸/۱۲) را نیز بر عهده داشته‌اند. آنها نایب ارباب و صاحب خود محسوب می‌شدند و در صورت برکناری و عزل ارباب خود، آنها نیز مؤاخذه و توقیف می‌شدند؛ همانطور که یعقوب لیث، کنیزان و غلامان و قهرمانان و پیشکاران محمد بن طاهر را پس از دستگیری وی، به زندان انداخت (الزمرخسری ۱۴۱۰ق: ۶۲۱/۲).

قهرمانان، گاه وظیفه تربیت فرزندان ارباب خود را بر عهده داشتند (القیروانی، جمع الجواهر، الموسوعه الشعریه). حتی بعضی از قهرمانه‌های معروف دوره عباسی، قبل از رسیدن به این مقام، به عنوان دایه خدمت می‌کرده‌اند.

امور دیگری چون: خدمت در جشن عروسی و انجام کارهای عروس (الانطاکی، بی تا: ۱۱۹/۲) و انتخاب و خرید بردگان (البستی، روضه العقلا، الموسوعه الشعریه) و رسیدگی به امور آنها از جمله غذا نیز، بر عهده قهرمان بوده است (مسلم بن حجاج ۱۴۱۳ق: ۶۹۲/۱).

بعضی از این قهرمان‌ها، بر انواع علوم چون: طب و نجوم و موسیقی مسلط بوده‌اند و یا خود از ادبا و شعرا محسوب می‌شده‌اند؛ همان‌طور که قهرمانه امر، خلیفه مصر، زنی کاتب و فاضل و مسلط بر انواع علوم بود (ابن تغری بردی ۱۴۱۳ق: ۲۱۳/۵). از ویژگی‌های مهم این افراد، هوش و فراست، فصاحت بیان، حسن معاشرت و زیبارویی و خوش‌آوازی آنان بوده است.

به نظر می‌رسد قهرمان‌ها، لباسی مخصوص به خود نیز داشته‌اند؛ چنانکه «محمد بن عبدالملک الزیات» که در خلافت «معتصم عباسی» از جمله پیشکاران دربار محسوب می‌شد، ذراع‌های سیاه بر تن داشت (جوالیقی، شرح ادب اکاتب، الموسوعه الشعریه). در نهایت الأرب نیز می‌خوانیم:

«فینما أنا جالس يوماً و لم تتکامل السوق و اذا بامرأة راکبة حماراً مصریاً و علی کفله مندیل دبیقی و معها خادم و هی بزى القهارمة» (نویری، ۱۹۸۰م: ۱۳۸/۲؛ التنوخی ۱۳۹۳ق: ۱۷۹/۴-۱۷۸).

حضور قهرمان‌ها را، در امور جنگی نیز شاهدیم (ابن عرب شاه، فاکهه الخلفاء، الموسوعه الشعریه) و ترکیب «قهرمان الحروب»، ناظر به همین امر است.

به مرور زمان، قهرمان‌ها که از مواجب و مستمری نیز برخوردار بودند^{۱۲}، دارای قدرت و ثروت و نفوذ بسیار زیادی در رده‌های بالای حکومتی و صاحب اموال و صامت و ناطق فراوان شدند. در مورد «ام موسی قهرمانه»، گفته‌اند که پس از توقیف، از وی یک میلیون دینار به خزانه رسید (نویری ۱۹۸۰م: ۶۱/۲۳).

بعضی از قهرمانه‌ها، مانند «ثمل قهرمانه»، پیشکار و متولی دیوان ام مقتدر (مادر مقتدر عباسی، معروف به «سیده»)، به مجلس مظالم می‌نشستند و به شکایات مردم رسیدگی می‌کردند (ابن تغری بردی ۱۴۱۳ق: ۲۱۶/۳) و در اموری چون: عزل و نصب وزرا و حتی خلفا و دیگر کارهای بزرگ حکومتی و توطئه‌ها دخالت داشتند. آنها گاه، دستور ضبط اموال دیگران را می‌دادند و حتی به حکومت برخی نواحی منصوب می‌شدند، یا جاسوسی و اشراف بر دیگران را بر عهده داشتند، به‌طوری‌که قهرمان عبدالله بن معتز، درباره خیانت و دزدی و کیل وی به وی خبر داد (ثعالبی ۱۹۶۶م: ۹۰).

قهارمه، دست‌های پنهان در عزل و نصب‌های حکومتی بودند و علل و چگونگی نفوذ آنها در امور سیاسی، نیازمند بحث‌های مفصل جامعه‌شناسی و تاریخی است. دخالت آنان (قهرمانان زن) در امور دولتی در دوران خلافت مقتدر عباسی، به حدی بود که کاملاً بر اداره امور تسلط یافته بودند و مقتدر نیز که بسیار

مسرف بود، اموال خزانه را نثار آنان می‌کرد. از همین جاست که سبحة زیدان که یکی از قهرمانه‌های معروف عصر اوست، بسیار شهرت یافته است (ابن تغری بردی ۱۴۱۳ق: ۳/ ۲۶۵). نفوذ و کارشکنی این زنان به حدّی بود که علّت خلع خلیفه مقتدر را، صغر سن و ناتوانی وی در اداره امور و تسلط مادر و قهرمانه او بر خلافت دانسته‌اند (همان، ۳/ ۱۸۲).

در هزار و یک شب نیز قهرمانات، معمولاً پیرزنان مکار و با سیاستی هستند که با هزار نیرنگ، وصال عاشق و معشوق را ممکن می‌سازند یا کنیزکان خوبرو را با فریب به نزد عاشقانشان می‌فرستند.

شاید به دلیل همین سابقه تاریخی است که «بوشر»، «قهرمانه» را «امراه مستهتره، امراه عاهرة و امراه غیر محترمة» معنا می‌کند (دزی، ۱۹۹۷م: ۸/ ذیل قهرمان).

با توجه به ویژگی‌هایی که برای قهرمان ذکر شد، دیدن وی در خواب، تعبیر خاص خود را دارد: «قهرمان، هو فی المنام، رجلٌ حافظٌ. فإنّ یوسف علیه السّلام کان یعمل عمل القهرمة». دیدن «مغرفة» (ظرف نوشیدن آب) را نیز در خواب، به «قهرمان محسن یجری علی یدیه نفقة أهله» تعبیر کرده‌اند (نابلسی، بی تا: ۱۵۷/۲)^۳.

«قهرمان» و «قهرمانی»، در نام و لقب بعضی افراد نیز به چشم می‌خورد، مانند: اباعبدالله بن قهرمان الصوفی، محمد بن القاسم بن ابراهیم ابوالوفاء القهرمانی القزوینی، مسعود بن عبد الواحد بن خسرو القهرمانی، محمد بن علی القهرمان (الرافعی القزوینی، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۶۱)، سلیمان قهرمان، عبدالملک القهرمانی (الاتلیدی، ۱۴۱۰ق: ۲۳۷)، قهرمان حسن بن ابی الحسن بن محمد وراوینی، از محدثان (دهخدا، ۱۳۵۲: ذیل قهرمان) و ...

چنانکه گذشت، قهرمان‌ها و قهرمانه‌ها در دولت عباسی نفوذ بسیاری داشتند؛ بویژه، قهرمانه‌های منتسب به مادر مقتدر عباسی، سیده امّ مقتدر. تاریخ، نام و

- نشان برخی از قهرمان‌ها و قهرمانه‌های معروف را چنین می‌آورد:
- «ثُمَّل قهرمانه»، پیشکار و متولی دیوان امّ مقتدر، مادر مقتدر عباسی که در حکم دست راست وی بود و در بغداد، در سال ۳۰۶، هر جمعه به مجلس مظالم می‌نشست و به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. بعضی از مردم و علما، این کار را ناپسند می‌دانستند، زیرا در آن زمان، زنان اجازه نداشتند در بعضی از امور قضاوت وارد شوند. ثمل، قاضی ابوالحسن را فراخواند و از وی خواست کارش را سامانی دهد و به وی راه و رسم قضاوت را بیاموزد. پس از آن، ثمل، احکامی صحیح صادر کرد و به احقاق حقّ مظلومان پرداخت و این کار باعث شد مردم وی را بپذیرند (کحاله، ۱۹۸۴م: ۱/۱۸۵). مقرر ثمل، مرقد امام ابوحنیفه بود و در مجلس وی، فقها و قضات و بزرگان حاضر می‌شدند. ثمل را اولین قاضی زن مسلمان در تاریخ اسلام می‌دانند. بعضی چون قاضی تنوخی، وی را به شرّ و قساوت قلب موصوف می‌دانند. وی در سال ۳۱۷ درگذشت و اموال فراوانی از خود بر جای گذاشت (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۳/۲۵۲).
 - «فارس»، دایه مکتفی خلیفه عباسی که به مقام قهرمانی او رسید، در نصب و عزل وزرا دخالت داشت.
 - «خالصة»، کنیز و قهرمانه «خیزران» که در دربار عباسی تا زمان «منصور» صاحب مقام بود و وظیفه رسالت مابین خیزران و خلیفه را بر عهده داشت. خیزران در تمام امور خود با وی مشورت می‌کرد و وی بر اموال خیزران، تسلط تام داشت.
 - «تحفة»، قهرمان «عزّ الدّوله بختیار بویه» که «با محمّد بن احمد الجرجرای» ارتباط ویژه‌ای داشت و حامی وی بود، امّا در نهایت، وی را به دشمنش «ابن بقیه» به پنجاه هزار درهم فروخت.
 - «سمسمه»، قهرمانه «قاضی ابی عمر محمّد بن یوسف».
 - «عائشه بنت نصر القسوری»، حاجب مقتدر و از قهارمه کاتب.
 - «سمایه»، قهرمانه «أخسید» در مصر. درباره وی چنین نقل می‌کنند که زمانی

بین خلیفه قاضی مصر (که «مطیع» او را نصب کرده بود) و بین یکی از شهود، مخاصمه‌ای رخ داد. قاضی شهادت آن فرد را باطل اعلام کرد. شاهد به نزد سمایه شکایت برد و سمایه قاضی را حاضر کرد و حکم وی را مبنی بر ابطال شهادت شاهد، پاره کرد.

- «وصال»، قهرمانه خلیفه «القائم بالله» که در عزل و نصب وزرا مشارکت داشت (التنوخی، الفرج بعد الشده، موسوعه الشعریه).

- «فاطمة قهرمانه»، از قهرمانه‌های مشهور دولت عباسی که تعیین مستمری و حقوق اهل دولت، با وی بود. در فرمانی از وی چنین آمده است: «خلیفه دستور داد ۴۰ کیسه طلا از بیت المال خاصه به نزد او برند». در انتهای این فرمان که نظایر فراوانی دارد، توقیع و صحه ابن فرات نیز آمده است (کحاله، ۱۹۸۴م: ۴/۹۱-۹۲). فاطمه در سال ۲۹۹، در زیر پل بغداد غرق شد (التنوخی، الفرج بعد الشده، موسوعه الشعریه).

- «اختیار»، قهرمانه «القاهر بالله» (متوفی ۳۳۹ هـ) که در به وزارت رسیدن «محمد بن قاسم بن عبیدالله» و برکناری وزیر پیش از وی نقش اصلی داشت.

- «علم شیرازیة»، (حسن شیرازیة) که با همدستی متنفذین دربار، متقی، خلیفه عباسی را عزل کرد و چشمان او را به میل کشید و مستکفی را به جای وی بر تخت خلافت نشاند و قهرمانه او و مسلط بر تمام امور دربار شد. زمانی که مستکفی در سال ۳۳۴ معزول و بازداشت گردید، وی نیز به همراه او به بند کشیده شد و چشمانش را به میل کشیدند و زبانش را قطع کردند (همان؛ و نیز نک: صفدی، الوافی بالوفیات، الموسوعه الشعریه). سبب عزل مستکفی و علم، این بود که علم، مراسم عظیمی برپا کرده بود که در آن عده‌ای از ارکان دولت شرکت داشتند. معز الدوله که از علم واهمه داشت، وی را متهم کرد که این مراسم را برای گرفتن بیعت برای مستکفی و کنار زدن معز الدوله برپا کرده است (کحاله ۱۹۸۴م: ۳/۳۳۱).

- «زیدان قهرمانه»، وی زندانبان بزرگان به شمار می‌رفت و افراد زیادی مانند:

وزیر «علی بن عیسی»، «ابن جراح»، «قائد بن ابی الساج» و «ابن فرات»، وزیر مقتدر عباسی، پس از عزل، نزد وی به بند کشیده شدند. این زن که پیشکار امّ مقتدر بود، در تجمل و ثروت به حدّی رسید که «سبحه زیدان» مثل شده است. این سبحة، از سی مروارید یکسان در وزن و رنگ، تشکیل شده بود (ثعالبی، ۱۳۸۴ق: ۶۳۰). نفوذ این زن تا بدانجا بود که بزرگان حکومت برای کسب وجهه و قدرت به وی متوسّل می‌شدند (کحاله، ۱۹۸۴م: ۴۳/۲).

- «حدق قهرمانه»، املاکی داشت که به نام خود وی معروف بود. وی از زنان بانفوذ و اهل نیکی بود و در جشن‌های عروسی سلطنتی و اعیاد و مراسم، امور حرم سلطانی و تربیت فرزندان سلطان نقش داشت. وی در سال ۷۳۷، در قاهره مسجد جامعی بنا کرد. ثروت عظیم وی، در ایام حکومت «صالح بن النکزیه» مصادره شد (همان: ۱/ ۲۵۱-۲۵۰).

- «مُسکة القهرمانه»، کنیز «ملک ناصر محمد بن قلاوون». وی از زنان بانفوذی بود که در دربار ناصر تربیت شد و قهرمانه حرم سلطانی گردید و جشن‌های سلطنتی و امور مهمّی چون تربیت فرزندان سلطان به عهده وی بود. وی، عمری طولانی یافت و به ثروت فراوانی رسید و املاکی داشت که به نام خود وی معروف بود. وی که در عصر خود، به شهرت زیادی رسیده بود، اهل خیر و نیکی نیز بود. وی مسجد جامعی در مصر ساخت و در همانجا نیز به خاک سپرده شد. بر بالای یکی از ابواب این مسجد این عبارت را نوشته بودند: «أمرت بإنشاء هذا المسجد المبارك، الفقيرة إلى الله تعالى، الحاجة إلى بيت الله، الزائرة إلى قبر رسول الله، الست الرفيعة مسكة سنة ۷۴۶» (همان: ۵/ ۵۵-۵۴).

- «سلمی نوبختیه»، از قهارمه کاتب (القیروانی، جمع الجواهر، الموسوعه الشعریه).
- «نظم»، قهرمانه و دایه امّ مقتدر که از اخصّ کنیزان او بود و بسیاری از امور به دست او جریان می‌یافت و امّ مقتدر به دیدار او میل بسیار داشت. وی باعث بالا گرفتن کار «یوسف بن منجم» بود.

- «منداة»، قهرمانه «ابن مقله» که کنیزی زیبا و خوش آواز بود (التنوخی

۱۳۹۳ق: ۴/۱۴۵).

- «ام کلثوم العفلاء»، قهرمانه «ابن فرات» که زنی صاحب عقل و رأی و سیاست و زیرکی بود و ابن فرات را در انجام امورش یاری می‌رساند (همان: ۸/۸۶ و کحاله ۱۹۸۴م: ۴/۲۵۵).

- «امّ موسی قهرمانه» یا «امّ موسی هاشمیه»، قهرمانه امّ مقتدر که کار رساندن نامه‌های مقتدر و مادرش به وزراء، بر عهده او بود. درباره وی چنین نقل شده است که: زمانی برای رفع حوائج حرم سلطانی، نزد «علی بن عیسی» وزیر رفت. حاجب وزیر جسارت نکرد وی را از خواب بیدار سازد و از امّ موسی خواست در خانه درنگ کند تا وزیر بیدار شود. امّ موسی خشمگین از این ماجرا بازگشت. در همان لحظه، وزیر بیدار شد و فرزند و حاجبش را برای عذرخواهی به نزد امّ موسی فرستاد، اما وی نپذیرفت و چنان کرد که مقتدر، ابن عیسی را از وزرات عزل و ابن فرات را جایگزین او نمود.

اگر چه امّ موسی به تجمل و مکنّت فراوانی رسید، اما در نهایت، در سال ۳۱۰ هجری، به همراه برادرش «ابوبکر احمد بن العباس» و خدمتکارانش، گرفتار و اموالش مصادره شد. سبب توقیف وی، آن بود که امّ موسی پس از آنکه ابوالعبّاس محمد بن اسحاق بن المتوکل علی الله را که نامزد خلافت بود، به دامادی برادر خود درآورد، قدرت زیادی یافت و به تجمل و اسراف روی آورد تا آنجا که دشمنان وی نزد مقتدر سعایت کردند که وی برای به خلافت رسیدن ابوالعبّاس تلاش می‌کند و از فرماندهان جنگی برای او بیعت می‌گیرد. امّ مقتدر وی را متهم به رویگردانی از پسرش کرد و او را به ثمل قهرمانه سپرد و ثمل نیز وی را به انواع شکنجه‌ها آزد و اموال زیادی از وی مصادره کرد چنانکه «ابن جوزیک» می‌گوید از وی یک میلیون دینار به خزانه رسید (نویری، ۱۹۸۰م: ۲۳/۶۱؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۳/۲۲۹). پس از وفات برادر امّ موسی و دخترش، در سال ۳۱۵ مقتدر، امّ موسی را بخشید و منصب و اموالش را به او بازگرداند (کحاله، ۱۹۸۴م: ۵/۱۲۴).

- «محمد بن احمد بن محمد الأشعری»، معروف به «ابن محروق»، از اهالی غرناطه (ابن الخطیب، الاحاطه فی اخبار غرناطه، الموسوعه الشعریه).

- «بانوبه»، قهرمان «باذان» که کاتب و حاسب بود و پیش از این از وی یاد شد.
- «یحیی بن عبدالله»، قهرمان الدار «ابن فرات».
- «مزاحم»، قهرمان «عمر» که به عدل شهره بود (التوحیدی، ۱۴۰۸ق: ۲/۲۱۸)

واژه قهرمان و قهرمانه و قهارمه، به جز نهج البلاغه در کتب حدیث دیگر هم (بویژه در بحار الانوار)، با همان معانی متون نظم و نثر عربی به کار رفته است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

- «استقرض قهرمان لابی عبدالله (ع) من رجلٍ طعاماً لابی عبدالله (ع) فألح فی التقاضی فقال له ابو عبدالله (ع) ألم أنهک أن تستقرض لی ممّن لم یکن له فکان» (کلینی، ۱۳۶۵: ۵ و ۱۵۸؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱۰/۷؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۱۷/۴۱۳ و ۷۵).

- «حدّثتی بعض اصحابنا عن بعض فصّادی العسکر من النصارى أن ابا محمّد (ع) بعث إلى یوماً فی وقت صلاة الظهر فقال لی افسد هذا العرق... فلما اصبحتُ أمرَ قهرمانه أن یعطینی ثلاثة دنانیر فاخذتها و خرجت...» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۵۱۳-۵۱۲؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۲۲/۱۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۵۹/۱۳۲-۱۳۱).

- «فوثب هشام عن مجلسه و دعی قهرمانه فقال لا یبیتنّ هذا فی عسکری» (مفید، ۱۳۶۴: ۲۴۷).

- نام یکی از راویان حدیث نیز «عمر و بن دینار» بوده که قهرمان «آل زبیر» بوده است (ترمذی، ۱۴۱۴ق: ۵/۲۷۲).

- در داستان ایوب، ابلیس به شکل پیشکار مزارع و حیوانات وی (قهرمان الحرث یا قهرمان الرعاء) بر وی ظاهر می‌شود تا خبر نابودی کشت و زرع و چهارپایان او را بدهد:

«... و مات رعاؤها ثمّ خرج ابلیس متمثلاً بقهرمان الرعاء حتّی جاء ایوب».

«... حتّی هبت ریح عاصف فنسفت کلّ شیء من ذلك حتّی کأنه لم یکن، ثمّ

خرج ابلیس متمثلاً بقهرمان الحرث حتّی جاء ایوب» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۲/۳۵۸-۳۵۹).

- در بعضی از روایات نیز، از حرفه قهرمانی در بهشت یاد شده است: «و استقبلتهم قهارمتمها بمنابر الريحان» (همان، ۲۲/۷ و ۳۸۸/۹۵).
- امام سجّاد (ع) و امام هادی (ع) نیز، قهرمانانی مخصوص به خود داشته‌اند (همان، ۹۸/۹۶).

بنا بر آنچه از نمونه‌های متون احادیث و نظم و نثر عربی دیدیم، قهرمان با همان معنای اصیل اولیّه خود که از فارسی گرفته شده و در فرهنگ‌های عربی نیز آمده، در این متون به کار رفته است. این واژه در زبان عربی، برخلاف زبان فارسی تطوّر معنایی نیافته و در لغت‌نامه‌های معاصر عربی هم با همان معنی قدیم خود به کار رفته است؛ چنانکه در: الرائد (مسعود ۱۹۹۲م: ذیل قهرم)، المعجم الطالب (الشویری ۱۹۹۵م: ذیل قهرم)، المنجد (معلوف ۱۳۷۵: ذیل قهر)، المعجم الوسیط (البستانی ۱۳۸۲: ذیل قهرم)، محیط المحيط (البستانی ۱۹۷۷م: ۷۶۰)، اقرب الموارد (خوری شرتونی ۱۸۸۹م: ۱۰۴۸/۲) و لاروس (جر ۱۳۶۵: ذیل قهرم)، به معنی وکیل و امین دخل و خرج و «قهرمانه» نیز به معنی «مدبّرة شؤون البيت» آمده است. برای «قهرمانه»، معنای خانه دار، کدبانو، پرستار و دایه (سیاح، ۱۳۷۱: ذیل قهر) و مدبّرة، مربیّه (مدیر زن، خدمتکار زن و معلّم سر خانه زن) (البلبکی، ۱۳۸۷: ۸۳۴) نیز ذکر شده است.

آنچه در زبان عربی، معادل قهرمان امروز در زبان فارسی است، واژه «بطل» است. مانند: بطل الروایة (قهرمان داستان)، بطلة القصة (قهرمان زن در یک قصّه)، بطل المصارعه (قهرمان کشتی)، بطل العالم (قهرمان جهان) و... (غفرانی و آیت‌الله زاده شیرازی، ۱۳۶۹: ذیل قهرمان).

واژه قهرمان در زبان فارسی

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، قهرمان در زبان فارسی، تغییر معنایی داده و به معنی شجاع و پهلوان (معادل «بطل» عربی) درآمده و با کلمات مختلفی ترکیب

شده است؛ مانند: قهرمان ملک، قهرمان شرع رسول، قهرمان کرم، قهرمان خزانه، قهرمان سخن، قهرمان خانه تن، قهرمان اجل و قهرمان ماء و طین و...؛ اما کاربرد معنایی این واژه در زبان فارسی، به وسعت کاربردش در زبان عربی نیست. قهرمان در فرهنگ‌های و متون منظوم و منثور قدیم فارسی، معنایی مانند معنای آن در زبان عربی، یعنی پیشکار، مسئول خزانه و تدارکات، حاجب و دربان، حافظ و نگهبان و وکیل دارد:

- «مادر شیر گفت ملک را زندگانی تو متفکر گردانیده است و چون خیانت تو ظاهر شد و دروغ که در حق قهرمان ناصح او گفتی پیدا آمد، نشاید که تو را طرفه العینی زنده گذارد» (منشی، ۱۳۶۳: ۱۳۲ و ۱۵۵).

- تو مر چرخ اقبال را آفتابی تو مر گنج هوشنگ را قهرمانی
(عنصری ۱۳۶۳: ۲۷۸)

- جودست قهر گنج و تو را قهرمان هم اوست بر گنج خویش کس نکند قهر قهرمان
(فرخی سیستانی ۱۳۷۱: ۳۹۷)

- صد ماه بانوان سزدت پیشکار و هست صد شاه ارمنت رهی و قهرمان شده
(خاقانی ۱۳۷۴: ۴۰۲)

- تویی در پرده وحدت نهانی فلک را داده بر در قهرمانی
(نظامی گنجوی ۱۳۸۶: ۲۹۵)

- گرگ را بر میش کردن قهرمان باشد ز جهل گربه را بر پیه کردن پاسبان باشد خطا
(سنایی ۱۳۳۶: ۳)

- «نسیم، خادم را که قهرمان قصرها و مهتر غلامان بود و همیشه صد غلام با شمشیرها، محافظت خلیفه را ملازم او بودندی، بخواند.» (جوینی ۱۳۵۵: ۱۷۱/۳).

- مال تو یک ساعته، گنج تو ناپایدار رو که بر آسوده‌ای ز خازن و قهرمان
(مسعود سعد ۱۳۶۴: ۵۷۸/۱)

- از قهر دیو عشق چو دیوانه شد سرم دولت ز عقل بر سر من قهرمان نهاد
(معزی ۱۳۶۲: ۱۸۶)

مسئولیت حفظ و نگهداری از حیوانات و نظارت بر غذا و اسلحه خانه نیز بر

عهده قهرمان بوده است:

- فرستادش به خانه باغبان را
بفرمودش که رو اسپان بیاور
همیدون خوردنی چیزی که داری

بخواند از خانه پنهان قهرمان را
گزیده هر چه باشد آن تگاور
سلاحم با همه ساز شکاری

(فخرالدین اسعد گرگانی ۱۳۳۷: ۱۴۸)

- اگر اشتر و اسب و استر نباشد

کجا قهرمانی بود قهرمان را
(ناصر خسرو ۱۳۷۰: ۱۰)

البته، قهرمان در شعر و نثر فارسی قدیم، معنای حکومت و پادشاهی و تسلط را
نیز که از لوازم قهرمانان بوده است، در ضمن خود دارد و حتی صفت پادشاه قرار
می‌گیرد:

قهر او قهرمان همی یابم

(عطار ۱۳۴۵: ۷۹۵)

سلطنت و قهرمان نیست چنین دست باف

(مولوی ۱۳۶۷: ۵۰۷)

هرگز جهان ملک چو تو قهرمان نداشت

(مسعود سعد ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۱۴)

بر آسمان و زمین، شاه قهرمان کردند

(عبید زاکانی ۱۳۸۰: ۳۵۱)

به کرم آبی‌ای از خود فزون همیشه غذاست

(نوابی ۱۹۹۳: ۲۵۸)

- «بدان که روزی، سلطان شریعت و برهان حقیقت و قهرمان طریقت، از کمال
فتوت، از چهار بالش نبوت پشت وا گذاشته بود» (سنایی ۱۳۵۹: ۳۵).

- معربد نباشم که نیکو نباشد
که می‌را بود جز خرد قهرمانی^{۱۴}

(انوری ۱۳۶۴: ۷۵۶/۲)

و در «ویس و رامین»، همپایه وزیر قرار می‌گیرد:

- سپهدار بزرگش بود ویرو
وزیر و قهرمانش بود کیلو

(فخرالدین اسعد گرگانی ۱۳۳۷: ۳۷۰)

و نیز صفتی برای وزیر خیانت پیشه بهرام گور در «هفت پیکر»:
- چون بدان قهرمان درآمد قهر

شه منادی روانه کرد به شهر
(نظامی گنجوی ۱۳۸۷: ۳۳۲)

بدین ترتیب، با توجه به وظایف قهرمان که بیشتر در انجام کارهای دشوار و در عین حال تسلط بر امور بوده است، کم کم در واژه قهرمان، معنای غلبه و تسلط و نیرومندی و دلاوری، معنای اصلی می‌شود؛ چنانکه در اشعار قرون ۱۰ تا ۱۳ شاهد این تغییر معنایی تدریجی هستیم:

- در آن دیار که قهر تو قهرمان گردد
پدر به قتل پسر نیست مهربان و رحیم

(نظیری نیشابوری ۱۳۴۰: ۴۵۵)

- دیاری را که خواهد فتنه ویران
در او آثار قهرت قهرمان باد

(وحشی بافقی ۱۳۴۷: ۱۹۳)

در اشعار صائب، این واژه به کرات و در ترکیب‌های مختلف همراه واژه‌های گوناگون به کار می‌رود (و گاه در برابر و متضاد واژه «مهربان» قرار می‌گیرد):
مانند: قهرمان عالم، قهرمان توبه، قهرمان خدا، قهرمان حسن، قهرمان عدل، قهرمان ملک، قهرمان عالم و به ویژه قهرمان عشق:

- قهرمان عشق بی‌تاب است در خون ریختن
این محیط از موج خود سوزن به ماهی می‌دهد

(صائب ۱۳۶۶: ۱۳ / ۱۳۴۰)

- بر رعیت مهربانی و به ظالم قهرمان
می‌بری هر جا که باید لطف و قهر خویش کار

(همان ۱۳۷۰: ۶ / ۳۵۶۰)

و قآنی، شاعر قرن سیزدهم، که کاربرد قهرمان در اشعار او بیشتر به معنی «مسلط» و نزدیک به معنای قدیمی قهرمان است، این واژه را لقب ممدوحان خود قرار می‌دهد؛ مانند: قهرمان فتحعلی شاه (قآنی ۱۳۳۶: ۳۳۷)، قهرمان ملک و ملت حاجی آقاسی (همان، ۵۲۰) و ...

برادر محمد شاه قاجار، (پسر عباس میرزا) نیز، «قهرمان میرزا» نام داشته که

سروش در رثای وی، او را «قهرمان شه» می‌نامد:

- پس از تو جهان زیستن را نشاید
جهانا پس از قهرمان شه نمایی

(سروش اصفهانی ۱۳۴۰: ۶۵۶)

و لقب «نواب قهرمان الملکی» داشته است (رستم الحکما ۱۳۵۲: ۴۶۷). نهایتاً، در اوایل قرن ۱۴ هجری و در دوره قاجار، واژه قهرمان از معنای غلبه و تسلط، کاملاً به معنای بطل عربی و hero انگلیسی منتقل می‌شود. نخستین کسی که این تغییر معنایی را متذکر می‌شود، محمد علی داعی الاسلام مؤلف فرهنگ نظام است. وی در جلد ۴ فرهنگ خود، که در سال ۱۳۱۷ منتشر می‌شود، ضمن بیان معنی اصیل واژه می‌نویسد:

«چند سال است که در جراید ایران، این لفظ را در معنی هیرو (hero) انگلیسی استعمال می‌کنند، مثل قهرمان هواپیمایی و قهرمان چوگان بازی و غیر آنها؛ لیکن این معنی با معنای اصلی مناسبتی ندارد و صحیح، پهلوان گفتن است» (داعی الاسلام، ۱۳۱۷: ۴/ذیل قهرمان).

از آن زمان تاکنون، همچنان این واژه در معنی hero به کار رفته و هیچ نشانی از معنای قدیم آن در فارسی امروز باقی نمانده است. چنانکه در کتاب‌های متعلق به پس از این زمان که در «الذریعه» از آنها یاد شده است، به نظر می‌رسد قهرمان به معنای امروزی به کار رفته است؛ یعنی به معنی ستاره، بطل و شخصیت شماره یک؛ مانند قهرمانان تمرین، قهرمانان آزادی، قهرمان استالین گراد، قهرمان پیشاهنگان، قهرمان تمدن، قهرمان دوران، قهرمان ونیز، قهرمانان ایران باستان و غیره (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۵۵: ۱۷/ ۲۱۹-۲۱۸).

نمونه برخی کاربردهای قهرمان در آثار معاصر:

- پیش سپاه شیبه کشید اسب دولتش یعنی کجاست تاج که اینجاست قهرمان
(بهار ۱۳۵۷: ۴۰۷/۱)

- آه اگر با این هیاهو باز شناسیم ما یگه تاز مفسدت جو قهرمان فتنه را
(فرخی یزدی ۱۳۶۹: ۸۳)

- دویده پر ناله تر، برفته دیوانه تر نشسته بیگانه تر، چرایی ای قهرمان
(یوشیج ۱۳۷۰: ۶۰۴)

در فرهنگ‌های معاصر فارسی (معین ۱۳۶۲: ج ۲؛ نفیسی، ۱۳۴۳: ج ۴؛ عمید ۱۳۶۵ و دهخدا ۱۳۵۲: ذیل قهرمان)، به هر دو معنی جدید و قدیم اشاره شده است. فرهنگ سخن، کاربردهای امروزی این واژه را چنین می‌آورد:

«۱- آنکه در کار دشوار و مهمی مثل ورزش یا جنگ تلاش زیادی کرده و به شهرت رسیده است؛ مثل: قهرمان فتح خرمشهر، قهرمان فوتبال. ۲- در ورزش، ورزشکار یا تیمی که در یک دوره مسابقه ورزشی، مقام اول را به دست آورده است: تیم وزنه برداری ایران، قهرمان مسابقات آسیایی شد. ۳- در ادبیات، هر یک از شخصیت‌های اصلی داستان، نمایشنامه یا فیلمنامه: برای قهرمان کتاب دلش می‌سوخت. ۴- پهلوان و دلاور: راستی! چه تصمیم قهرمانانه‌ای بود» (انوری ۱۳۸۱: ۶/ذیل قهرمان).

از این واژه، این ترکیبات نیز رایج شده است: قهرمانانه: همراه با دلاوری و شجاعت، شجاعانه؛ قهرمان بازی: مثل قهرمانان رفتار کردن، ادای قهرمانان را درآوردن؛ قهرمان پرستی: گرایش بیش از حد به پیروی از شخصیت‌های برجسته؛ قهرمان پرور: پرورش دهنده قهرمان (همان).

البته برای قهرمان، این معانی نیز در فرهنگ‌های فارسی ذکر شده است: قوت و زور و قدرت، نام پهلوانی که در افسانه‌ها گویند (نفیزی ۱۳۴۳: ۴/ذیل قهرمان)، حکم با جلال و قهر (شاد ۱۳۳۵: ۳/ذیل قهرمان)، حکومت (رامپوری ۱۳۶۳: ذیل قهرمان) و آهنگی در موسیقی (دهخدا ۱۳۵۲: ذیل قهرمان). علاوه بر این، تلفظ این واژه، امروزه به صورت «قهرمان» نیز رایج شده است (انوری ۱۳۸۱: ذیل قهرمان).

اما توضیحی درباره ترکیب «قهرمان ماء و طین»:

این ترکیب که در متون فارسی و عربی به کار رفته است، صفتی است در مدح در شعر فارسی نمونه‌های آن را تا عصر قاجار هم می‌توان دید:

- سایه یزدان معز الدین و الدینا اویس پشت ملک و دین و ملت، قهرمان ماء و طین
(سلمان ساوجی ۱۳۸۲: ۱۸۱)
- باعث تعمیر عالم پاسبان بحر و بر مایه تخمیر آدم قهرمان ماء و طین
(محتشم کاشانی ۱۳۴۴: ۱۶۱)
- به عهد ناصر دین قهرمان آتش و آب که بود سطوت قهرش فغان آتش و آب
(سدید السلطنه ۱۳۶۲: ۱۲۹)

«ماء و طین»، اشاره به عناصر اربعه دارد و این ترکیب، به معنای «حاکم بر هستی و عناصر اربعه» است: «المراد أنه مدبر الماء و الطین و هما من عناصر التكوين الأساسية التي اصطلاح على أنها أربعة: الماء و الهواء و النار و الطین؛ و التقلیب على هذا النحو يتخذ منحى تألیهياً» (ابن تغری بردی ۱۴۱۳ ق: ۱۱۸/۱۳) به نقل از الألقاب الإسلامية ص ۳۷۲). در شعر عبید زاکانی نیز این ترکیب را به صورت «قهرمان چار عنصر» می‌بینیم:

قهرمان چار عنصر پادشاه شش جهت
آفتاب هفت کشور سایه پروردگار
(عبید زاکانی ۱۳۸۰: ۳۸۳)

واژه قهرمان در شروح و ترجمه‌های نهج البلاغه

الف- در شروح و ترجمه‌های عربی:

پس از روشن شدن تحوّل معنایی واژه قهرمان و تفاوت معنایی آن در زبان فارسی و عربی، به بررسی صحّت و سقم شروح و ترجمه‌های (عربی و فارسی) نامه حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) در مورد واژه قهرمان پرداخته می‌شود:

الف- در شروح و ترجمه‌های عربی:

در کتب غریب الحدیث مثل مجمع البحرین (طریحی ۱۳۹۵ ق: ۱۵۰/۶) و النّهایة (ابن اثیر، بی تا: ۱۲۹/۴) واژه قهرمان صحیح معنا شده است: «هو كالخازن و الوکیل و الحافظ لما تحت یدیه و القائم بامور الرّجل بلغة الفرس».

شروح عربی نهج البلاغه، مانند: «بهبج الصباغة» و «الدرة النجفیة»، معنای واژه را درست آورده‌اند و در توضیح مفاد جمله «فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة»، که تمثیلی است برای جمله قبل خود، یعنی «و لا تملك المرأة من أمرها ما جاوز نفسها»، از وظایف خاص قهرمانان، مثل امر و نهی و تصرف در امور و تدبیر آنها سخن گفته‌اند (شوشتری ۱۳۷۶: ۳۱/۸ و خویی ۱۳۲۵ ق: ۳۲۳).

و در دیگر کتاب‌ها:

- اعلام نهج البلاغه سرخسی: «و لا يمكن من الأمر و النهی و التصرف في الأمور فإن ذلك من شأن القهرمان» (سرخسی ۱۳۷۳: ۲۵۲-۲۵۱).
- شرح نهج البلاغه مجلسی: «القهرمان: الذی يحکم في الأمور و يتصرف فيها بأمره» (مجلسی ۱۳۶۷: ۳/۵۳۳).
- ابن ابی الحديد: «إنما تصلح للمتعة و اللذة و ليست وكيلاً في مال و لا وزيراً في رأی» (ابن ابی الحديد ۱۳۳۷: ۱۲۶/۱۶-۱۲۳).
- منهاج البراعة هاشمی خویی: «عدم إحالة تدبير أمور البيت من شراء الحوائج و الأمور الخارجة عن تدبير أنفسهنّ عليهنّ» (هاشمی خویی ۱۳۵۸: ۲۰/۳۶).
- فی ظلال نهج البلاغة: «تتصرف فيما يختصّ الرجل نيابة عنه» (مغنيه ۱۳۵۸: ۵۳۱/۳-۵۳۰).
- الأمثال و الحكم المستخرجة من نهج البلاغة: «المنع من إدخالها في الشؤون المعاشية التي يقوم بها الرجل» (غروی ۱۳۶۵: ۴۶۵-۴۶۴).
- البتّه باید در نظر داشت، با توجه به اینکه وجه شبه در تشبیه زن به ریحانه را استمتاع و زیبایی بدنیم یا لطافت، از جمله حضرت علی (ع) می‌توان دو برداشت مختلف کرد - چنانکه در شروح مورد نظر می‌بینیم - که می‌توانند در راستای هم باشند. اول اینکه تمثیل زن به ریحانه، به سبب تمتّع و کامیابی از اوست (ابن ابی الحديد ۱۳۳۷: ۱۲۶/۱۶-۱۲۳ و سرخسی ۱۳۷۳: ۲۵۲-۲۵۱) و بنابراین زن باید فرمانبردار و مطیع باشد، نه فرمانده و امر.
- دوم اینکه تمثیل زن به ریحانه، برای یادآوری لطافت ذاتی و فطری زن و سرشت ویژه اوست (حسینی شیرازی ۱۴۲۳ق: ۴/۸۱؛ مغنيه ۱۳۵۸: ۵۳۱/۳-۵۳۰ و راوندی ۱۳۶۴: ۱۱۵/۳) و بنابراین زن باید از انجام برخی کارها پرهیز کند: «لأنّ ذلك يؤذیهنّ و یذهب بجمالهنّ و بهائهنّ و ینقص من الاستمتاع بوجودهنّ» (هاشمی خویی ۱۳۵۸: ۲۰/۳۶).
- در حقیقت، اگر حضرت علی (ع) زن را از داشتن مقام یک قهرمان پرهیز

می‌دهد، به خاطر آن است که انجام امور یک قهرمان که اغلب با صعوبت و دشواری همراه است، با ذات و فطرت زن تناسب ندارد و اسلام نمی‌خواهد بار سنگینی بر دوش زن بگذارد که در حدّ طاقت او نیست و با لطافت طبع او سازگار نیست. آنچه در «فی ظلال نهج البلاغة» آمده است نیز در همین راستاست: «كرامة المرأة أن تبقى المرأة و أن تضع نفسها حيث وضعتها الطبيعة و لا تتطفل على وظائف الرجال و قال شيخ محمد عبده: أين هذه الوصية من حال الذين يصرفون النساء في مصالح الأمة» (مغنیه ۱۳۵۸: ۳/ ۵۳۱-۵۳۰). سخن پیشین حضرت (و لا تملک...) قرینه‌ای است که نشان می‌دهد وجه شبه، لطافت است و سخن بر سر مسائل ذاتی و فطری است.

خوانساری در شرح غرر الحکم، (۱۳۶۶: ۶/ ۳۱۸) زمینه فعالیت‌هایی را که به زن آسیب می‌رساند، محدودتر می‌کند و چنین می‌نویسد: «زن باید که متصدی نشود، مگر اموری را که متعلق به نفس او باشد از پاکیزه نگاهداشتن خود و زینت کردن و امثال آنها و خدمات دیگر خانه او مثل طبّاحی و رختشویی و جاروب کردن و امثال آنها در عهده او نشود، زیرا که زن ریحانی است که باید بوئید او را، نه کارگزار و خدمتکار. پس او را به این خدمات، پژمرده و افسرده نباید کرد». مثال‌های دیگر در زبان عربی چون «المرأة لعبة» و «النساء شقائق الرجال» (غروی ۱۳۶۵: ۴۶۴) مضامینی در همین راستاست که این معنا را تأیید می‌کند.

ب- در شروح و ترجمه‌های فارسی

شروح و ترجمه‌های فارسی نهج‌البلاغه در معنا کردن این واژه ۵ دسته‌اند: دسته اول (بویژه مترجمان قدیم) معنای صحیح و اصیل یا معنا و مفهوم قریب به آن را آورده‌اند، یعنی معنای کارفرما و کارپرداز که حاکم بر امور (و به عبارت دیگر خادم) است و انجام کارهای دشوار بر عهده اوست. مانند: ترجمه نهج‌البلاغه محمدعلی شرقی (۱۳۶۳: ۳۲۴)، ترجمه نهج‌البلاغه از مترجمی نامعلوم از قرون ۵ و ۶ (جوینی ۱۳۷۷: ۲۷۰/۳-۲۷۱)، ترجمه نهج‌البلاغه حسین انصاریان (بی تا: ۶۴۲-۶۴۳)

خادم و کارپرداز)، ترجمه منظوم خورشید هدایت (ایران دوست ۱۳۴۴: ۱۳۳۵/۲ - ۱۳۳۴ - کارفرمای آمر به قهر)، ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام (۱۳۷۹: ۵ / ۹۴۰-۹۳۹)، شرح نهج البلاغه نواب لاهیجی (۱۳۵۶ق: ۲۶۰-۲۵۹)، تنبیه الغافلین (کاشانی ۱۳۷۸: ۴۰۲/۲-۴۰۱)، ترجمه نهج البلاغه اردبیلی (بی تا: ۲۹۴) و مفردات نهج البلاغه (قرشی بنایی ۱۳۷۷: ۸۸۲/۲ و ۴۷۸/۱).

در ترجمه دین پرور نیز، فرمانروای مقتدر (۱۳۷۹: ۴۲۸-۴۲۷)، در ترجمه سپهر خراسانی، حاکم بر امور (۱۳۵۸: ۹۰۳) و در ترجمه اولیایی (۱۳۷۶: ۷۰۱) و انصاری (۱۳۸۵: ۸۵۱-۸۵۰) «برای فرمان دادن نیست» آمده است که با تسامح می‌توان این ترجمه‌ها را نیز تا حدی درست دانست.

دسته دوم مترجمان که همه مترجمان معاصر هستند، به بیراهه رفته و از این اصل مهم که در ترجمه و شرح، باید واژه‌ها را با توجه به کاربردشان در عصر خود معنا کرد، غافل مانده‌اند و بنابراین، برای قهرمان، معنای امروزی آن را آورده‌اند؛ یعنی پهلوان یا شجاع و فرد نیرومند و دل‌آور. مانند: ترجمه نهج البلاغه آقامیرزایی (۱۳۷۹: ۳۱۶ - پهلوان کارآمد)، آیتی (۱۳۷۸: ۶۸۱-۶۸۰ - پهلوان خشن)، احمدزاده (۱۳۷۸: ۲۷۸-۲۷۷ - دل‌آور و قهرمان)، بهشتی (۱۳۷۹: ۳۲۰-۳۱۹)، دشتی (۱۳۷۹: ۵۳۷ - پهلوان سخت‌کوش) و نیز در فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه همین مؤلف (۱۳۷۶: ۴۹۲)، محسن فارسی (۱۳۷۶: ۳۸۶)، آشتیانی و امامی (۱۳۵۶، ۸۷/۳) و ترجمه غرر الحکم رسولی محلاتی (۱۳۷۸: ۲ / ۴۶۷ - قهرمان خشن).

دسته سوم ترجمه‌ها، هر دو معنای جدید و قدیم را در ترجمه خود آورده‌اند؛ یعنی کارفرما و دل‌آور. مانند: ترجمه مرحوم شهیدی (۱۳۷۸: ۳۰۷)، ترجمه ارفع (۱۳۷۹: ۱۰۲۳) و ترجمه روحانی از شرح ابن میثم که واژه قهرمان را ذکر کرده است و می‌افزاید: «زن، انسانی نیرومند نیست و شأن او فرمانبری است و برای حکمرانی و تسلط آفریده نشده است» (روحانی ۱۳۷۵: ۵ / ۱۰۲ و ۸۸). این کار نیز نادرست است، چون همان گونه که پیش از این اشاره شد، هرچند معنای دلیر و نیرومند از معنای ثانوی و متأخر واژه قهرمان است، ذکر آن علاوه بر اینکه این تصور را به وجود می‌آورد که قهرمان، از ریشه قهر است، لحاظ کردن آن در ترجمه

این عبارت از نهج البلاغه معنا را نیز تغییر می‌دهد؛ زیرا مطابق فرموده امام، اگر زنان نباید متکفل انجام هر کاری بشوند، به خاطر توانایی یا عدم توانایی آنها نیست، بلکه بر فرض توانایی انجام کار، این امور با فطرت و طبع زن سازگاری ندارد و در نهایت به او آسیب خواهد زد. علاوه بر آن، ذکر واژه قهرمان، ممکن است ذهن خواننده امروزی را به معنای فعلی واژه سوق دهد. برای مثال: در ترجمه مکارم (۱۳۸۷: ۹/۶۸۸ و ۶۹۱- قهرمان و مسلط بر امور که نباید امور صعب و خشن و سنگین را بر عهده بگیرند)، ترجمه شریعت (۱۳۷۴: ۴۰۵- قهرمان و کارفرما) و ترجمه منظوم انصاری (بی تا: ۷/۲۲۹):

"که زن چون غنچه‌های بوستان نیست
کجا درخورد کار و قهرمانیست
تو را زبید که همچون گل بی‌بویش
نه آنکه کار صعب و سخت گوییش"

دسته چهارم ترجمه‌ها نیز، واژه قهرمان را - شاید با این تصور که در معنای امروزی آن است - بدون ترجمه و عیناً آورده‌اند؛ مانند: زمانی (۱۳۷۸: ۸۹ و ۷۲۰)، مبشری (۱۳۶۰: ۲/۱۴۷)، معادیکخواه (۱۳۷۴: ۳۳۲) و شریعتی (۱۳۸۲: ۷۰۱- قهرمانانی سختی را درخور).

و دسته پنجم، ترجمه لفظ به لفظ نیاورده بلکه، مفهوم جمله را آورده‌اند بنابراین، مشخص نیست نویسنده با معنای قاموسی واژه آشنا بوده است یا نه؟ مانند ترجمه جواد فاضل: «زن همچون گل تازه و ظریف است و از او تندی خار نباید انتظار داشت. از آهوی کوهسار پسندیده نیست که همچون شیران شکاری حمله ور و درنده باشد» (فاضل ۱۳۹۸ق: ۳۰۵)؛ و ترجمه شاهین و مقیمی: «زن گلی است خوشبوی و از گل، کار پر زور و زحمت خواستن شایسته نیست» (شاهین ۱۳۶۱: ۱۲۴۵ و مقیمی ۱۳۷۷: ۹۹۴)^{۱۵}.

نتیجه‌گیری

در نامه ۳۱ نهج البلاغه که در مصادر معتبر آمده است، در عبارت «المرأة ریحانةٌ و لیست بقهرمانة» که از امثال عرب نیز شده است، واژه «قهرمانه»، مشمول تغییر و تحولات معنایی واژگان در طول زمان شده است. این واژه، از اصل

فارسی «قهرمان» به معنای کاراندیش است و در فرهنگ‌های عربی به معنای وکیل و امین دخل و خرج، محافظ و نگهبان، کارفرما و پیشکار می‌آید و با همین معنای اصیل، به صورت معرب «قهرمان» وارد شعر و نثر عربی شده است و ظاهراً یکی از اصطلاحات دیوانی بوده که در صدر اسلام به این زبان وارد شده است. از کاربردهای این واژه در متون عربی و نیز کتب احادیث، چنین برمی‌آید که قهرمان‌ها و قهرمانه‌ها طبقه‌ای خاص و با ویژگی‌ها و وظایفی منحصر به فرد بوده‌اند و در محیط و زمانه خود نقش مؤثری داشته‌اند.

اما در زبان فارسی، این واژه تغییر معنایی داده است. در لغتنامه‌ها و متون نظم و نثر فارسی کهن، این واژه در معنای اصیل خود به کار رفته است، اما با توجه به ملزومات معنایی این واژه، کم‌کم معنای تسلط و غلبه و دلاوری، بر معنای اصلی غلبه می‌یابد به طوری که در دهه‌های آغازین قرن ۱۴، این واژه به معنای پهلوان و شجاع و نیرومند (معادل بطل عربی و hero انگلیسی) منتقل می‌شود.

در شروح عربی نهج‌البلاغه به معنای صحیح واژه توجه شده است، اما در شروح و ترجمه‌های فارسی، عده‌ای از مترجمان به معنای صحیح و قدیمی واژه توجه نکرده‌اند و معنای امروزی آن را ذکر کرده‌اند؛ در حالیکه به استناد کاربرد قهرمان در متون نظم و نثر عربی، شروح عربی نهج‌البلاغه و لغتنامه‌های عربی به عربی و همچنین به استناد سیاق عبارت در نامه امام، واژه قهرمان به معنای کارفرما، پیشکار و فردی مسلط بر امور است که معمولاً وظایفی سنگین بر عهده دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اکثراً این نامه را خطاب به امام حسن دانسته‌اند (نظیر: کلینی ۱۳۶۵: ۵/۵۰۹، مجلسی ۱۴۰۴ق: ۲۵۲/۱۰۰ و ۲۰۰/۷۴، طبرسی ۱۴۰۸ق: ۱۴/۲۵۲-۲۵۱). عده‌ای نیز این نامه را خطاب به محمد حنفیه تلقی کرده‌اند (نظیر: شیخ صدوق ۱۴۱۰ق: ۳/۳۶۲).
۲. به نظر می‌رسد وجه اشتراک خلم و المرأة نیز در انس و الفتی است که انسان با آنها پیدا می‌کند و آرامشی است که در کنار آنها می‌یابد.
۳. البته طبرسی این جمله را به همین صورت از «تحفة الاخوان» صفحه ۷۳ نقل کرده و در پاورقی افزوده است که چنان که در دیگر احادیث آمده است، «ریحانة» احتمال صحّت بیشتری دارد.

۴. به معنی صحرای کشته و زراعت شده (دهخدا، ۱۳۵۲: ذیل همین واژه).
۵. به معنی عرش، آسمان و بهشت (همان).
۶. نظر دیگر درباره ریشه این واژه چنین است: «قهرمان مشتق از کهرم است و پسوند نسبت /ان/ کهرم یعنی کاری‌ترین و مؤثرترین. صورت باستانی آن ظاهراً به این شکل بوده است: کرتمه (kar-tama). کر یک صفت-ریشه است (یعنی صفتی که عیناً از ریشه فعل است) به مفهوم کاری، مؤثر و کارآمد. پسوند تمه نیز صفت عالی می‌سازد. تحوّل واژه چنین است: kahrām → kathram → kartrama → Kar-tama؛ و معنی کهرمان می‌شود: آنکه از زمره کاری‌ترینان یا تواناترینان است» (www.adel-ashkboos.mihanblog.com نقل از سید مرتضی مهدوی نصر).
۷. و نیز در بعضی فرهنگ‌های نهج البلاغه نظیر «الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه» از سید جواد مصطفوی صفحه ۳۶۰ که قهرمانه و مقهور و قهر را در کنار هم آورده است.
۸. در «تهذیب اللغة» ازهری: قهرماً (ازهری ۱۹۶۴م: ۵۰۲/۶ ذیل قهرم)
۹. الخَائِلُ: «الحافظُ للشيء». يقال: فلان يَخُولُ على أهله، أي يرعى عليهم. و قد خُلْتُ المَالَ أَخُولُهُ إذا أحسنت القيام عليه. يقال: هو خالُ مالٍ و خَائِلُ مالٍ و خَوْلَى مالٍ، أي حَسَنُ القيام عليه. و هو اسمٌ يقع على العَبْدِ و الأَمَةِ» (جوهری ۱۹۸۵م: ذیل خول).
۱۰. السُّفْسِيرُ «بالكسر: السَّمَسَارُ. قال الأزهري: مُعَرَّبٌ و هي كلمة فارسيّة. و قيل السُّفْسِيرُ: الخَادِمُ في قول أوس. قيل: هو القَيِّمُ بالأمرِ المُصْلِحِ له، قاله الأزهري، و كذا القَيِّمُ بالنّاقَةِ أي الذي يقومُ عَلَيْهَا و يُصْلِحُ شَأْنَهَا. قال المَوْرُخُ: هو العَبْقَرِيُّ و هو الحاذِقُ بِصِنَاعَتِهِ من قوم. قال ابنُ الأَعْرَابِيِّ السُّفْسِيرُ: القَهْرَمَانُ، في قول أوس السابق. قيل: السُّفْسِيرُ: الفَيْجُ و هو مُعَرَّبٌ بيبك» (زبيدي ۱۳۰۶ق: ذیل سفسر).
۱۱. در «تاریخ طبری» (به نقل از مجلسی) به صورت «بابویه» و در «المناقب المزیدیة ابوالبقاء حلی» (موسوعه الشعریه)، «ابانویه» آمده است.
۱۲. ابن فرات در ماه پنج هزار دینار به قهارمه پرداخت می‌کرده است (رک: کحاله ۱۹۸۴م: ۵/۱۲۳).
۱۳. در حومه جنوبی بغداد، میدانی به نام «میدان کهرمانه» وجود دارد که برخی معتقدند مجسمه نصب شده در آن، مربوط به زن شجاعی است که معشوقه علی بابا بود و چهل حرامی را در چهل خم اسیر کرد و بر سر آنها روغن داغ ریخت. بعید نیست نام کهرمانه، با قهرمانه مربوط باشد.
۱۴. در یک سفینه کهن (چاپ شده در شماره هفتم سال ۲۱ مجله ادبی ارمغان)، به نام علی

باخرزی مؤلف «دمية القصر» چاپ شده است.

۱۵. لازم به ذکر است در ترجمه‌های انگلیسی نهج البلاغه، واژه قهرمان " administrator " به معنای مدیر (۳۶۶/۲: م ۲۰۰۷، Ali REZA) و "to rule and govern humanity" به معنای حکومت و فرماندهی جامعه (۵۵: م ۱۹۸۱، Askary jafary) ترجمه شده است.

منابع

- آشتیانی، محمدرضا و محمد جعفر امامی (۱۳۵۶)؛ ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه، انتشارات مطبوعاتی هدف، قم.
- آقا بزرگ طهرانی، محمدحسن (۱۳۵۵)؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة، کتابخانه اسلامیة، تهران.
- آقا میرزایی، ناهید (۱۳۷۹)؛ ترجمه نهج البلاغه، بهزاد، تهران.
- آمدی، عبدالواحد تمیمی (۱۳۷۸)؛ غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۸)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج البلاغه، تهران.
- ابن ابی الحدید (۱۳۳۷)؛ شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- ابن الاثیر، مبارک بن محمد (بی تا)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، دار الاحیاء الکتب العربیة، قاهره.
- ابن تغری بردی، یوسف (۱۴۱۳ق)؛ النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قدم له و علق علیه محمد حسین شمس الدین، دار الکتب علمیه، بیروت.
- ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمن (بی تا)؛ الاذکیاء، مرکز الموسوعات العالمیة، بیروت.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۳۸۸ق)؛ المحکم و المحيط الأعظم، تحقیق عبدالستار احمد فراج، معهد المخطوطات بجامعة الدول العربیة، قاهره.
- ابن شعبه الحرانی، حسن بن علی (۱۳۶۷)؛ تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه احمد جنتی، امیرکبیر، تهران.
- ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر (بی تا)؛ بلاغات النساء، انتشارات شریف رضی، قم.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمد (۱۴۲۰ق)؛ العقد الفرید، تحقیق و تعلیق برکات یوسف هبور،

- شرکت دار الارقم بن ابی الارقم، بیروت.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)؛ لسان العرب، ادب الحورة، قم.
- الاتلیدی، محمد دیاب (۱۴۱۰ق)؛ أعلام الناس بما وقع للبرامكة مع بنی العباس، دار صادر، بیروت.
- احمدزاده، ناصر (۱۳۷۸)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، اشرفی، تهران.
- الادیب الکریمینی، علی بن محمد (۱۳۵۸)؛ تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- اردبیلی، حسین بن شرف الدین (بی تا)؛ ترجمه نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران.
- ازهری، ابی منصور محمد بن احمد (۱۹۶۴م)؛ تهذیب اللغة، تحقیق محمد عبدالمنعم خفاجی و محمود فرج العقدة، الدار المصرية للتألیف و الترجمة، قاهره.
- انصاری قمی، محمدعلی (۱۳۸۵)؛ ترجمه نهج البلاغه، انتشارات امام عصر، تهران.
- _____ (بی تا)؛ نهج البلاغه منظوم، ناشر مؤلف، تهران.
- انصاریان، حسین (بی تا)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهارم، پیام آزادی، تهران.
- الانطاکی، داود؛ تزیین الأسواق فی اخبار العشاق، نسخه موجود در کتابخانه اهدایی مرحوم یزدگردی به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان.
- انوری، محمد بن محمد (۱۳۶۴)؛ دیوان اشعار، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)؛ فرهنگ بزرگ سخن، ناشر: سخن، تهران.
- اولیائی، نبی الدین (۱۳۷۶)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، زرین، تهران.
- ایراندوست، عباس (۱۳۴۴)؛ خورشید هدایت، اسلامی، تهران.
- البخاری، محمد بن اسماعیل (۱۹۸۷م)؛ صحیح البخاری، دارالقلم، بیروت.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۵۷)؛ برهان قاطع، با حواشی دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران.
- البستانی، البطرس (۱۹۷۷م)؛ محیط المحيط، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت.
- البستانی، فؤاد افرام (۱۳۸۲)؛ المعجم الوسیط، ترجمه محمد بندر ریگی، نشر اسلامی، بی جا.
- البعلبکی، روحی (۱۳۸۷)؛ فرهنگ عربی- فارسی المورد، ترجمه محمد مقدس، امیرکبیر، تهران.
- بهار، محمدتقی (۱۳۵۷)؛ دیوان اشعار، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران.

- بهشتی، محمد (۱۳۷۹)؛ ترجمه نهج البلاغه، انتشارات شهريور و تابان، تهران.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد (۱۳۸۰ق)؛ المحاسن و المساوی، دار صادر، دار بیروت، بیروت.
- پور داود، ابراهیم (۱۳۵۶)؛ فرهنگ ایران باستان، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی (۱۴۱۴ق)؛ سنن الترمذی، المكتبة الاسلامية، بی جا.
- التنوخی، ابوعلی محسن بن علی (۱۹۷۰م)؛ المستجد من فعلات الاجواد، تحقیق محمد کرد علی، بی نا، بغداد.
- _____ (۱۳۹۳ق)؛ نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، تحقیق عبود الشالجي، دار صادر، بیروت.
- التّوحيدي، ابوحيان (۱۴۰۷ق)؛ البصائر و الذخائر، تحقیق وداد القاضي، دار صادر، بیروت.
- ثعالی، ابو منصور عبدالملک بن محمد (۱۳۸۴ق)؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار المعارف، قاهره.
- _____ (۱۹۶۶م)؛ خاصّ الخاص، با مقدمه حسن الامین، دار مكتبة الحياة، بیروت، لبنان.
- جُرّ، خلیل (۱۳۶۵)؛ فرهنگ عربی فارسی لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، امیرکبیر، تهران.
- جوایقی، ابی منصور موهوب بن احمد (۱۹۶۶م)؛ المعرب من الکلام الاعجمی، تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، چاپ افست، تهران.
- الجوهري، اسماعيل بن حماد (۱۹۸۵م)؛ صحاح اللغة، تصحیح احمد عبدالغفور عطّار، ناشر: امیری، بی جا.
- جوینی، عزیزالله (مصحح) (۱۳۷۷)؛ ترجمه نهج البلاغه، مترجمی از قرن ۶م چاپ دوم، دانشگاه تهران، تهران.
- جوینی، علاء الدین عطاملک (۱۳۵۵)؛ تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، مطبعه بریل، لیدن، هلند.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)؛ وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، قم.
- الحسيني الخطيب، عبدالزهراء (۱۳۹۵ق)؛ مصادر نهج البلاغه و اسانیده، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۲۳ق)؛ توضیح نهج البلاغه، دارالعلوم، تهران.
- حسینی، عبدالرشید (۱۳۳۷)؛ فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، کتابفروشی بارانی، تهران.
- الحمیری، محمد بن عبدالمنعم (۱۹۸۴م)؛ الروض المعطار فی خبر الاقطار، حقّه احسان

- عبّاس، الطبعة الثانية، مكتبة لبنان، بيروت.
- خاقانی شروانی، افضل الذین بدیل (۱۳۷۴)؛ دیوان اشعار، با مقابله و تصحیح دکتر سید ضیاء الذین سجادی، چاپ پنجم، زوار، تهران.
- خوانساری، جمال الذین محمّد (۱۳۶۶)؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح محدث ارموی، چاپ چهارم، دانشگاه تهران، تهران.
- الخوری الشرتوتی، سعید (۱۸۸۹م)؛ أقرب الموارد فی تصحیح العریبة و الشوارد، مطبعة اليسوعیه، بیروت.
- خویی، ابراهیم بن حسین دنلی (۱۳۲۵ق)؛ الدرّة النجفیة، چاپخانه اختر شمال، تهران.
- داعی الإسلام، محمّد علی (۱۳۶۴)؛ فرهنگ نظام، چاپ دوم، شرکت دانش، تهران.
- دزی، رینهارت (۱۹۹۷م)؛ تکملة المعاجم العریبة، ترجمه محمّد سلیم النعیمی، دار الشؤن الثقافیة العامة، آفاق عربیة، عراق، بغداد.
- دشتی، محمّد (۱۳۷۹)؛ ترجمه نهج البلاغه، مؤسسه انتشارات مشهور، قم.
- _____ (۱۳۷۶)؛ فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه، چاپ دوم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، قم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۲)؛ لغت نامه، سازمان لغت نامه، تهران.
- دین پرور، سید جمال الذین (۱۳۷۹)؛ نهج البلاغه پارسی، بنیاد نهج البلاغه، تهران.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۳۷۳)؛ عیون الاخبار، منشورات الشریف الرضی، قم.
- الرافی القزوی، عبدالکریم بن محمّد (۱۳۷۶)؛ التدوین فی أخبار قزوین، تحقیق الشیخ عزیز الله العطاردی، جمعیة المخطوطات ایرانیة و نشر عطارد، تهران.
- رامپوری، غیاث الذین (۱۳۶۳)؛ غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران.
- راوندی، قطب الذین (۱۳۶۴)؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید عبد اللطیف کوهکمر، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- رستم الحکما (محمّد هاشم آصف) (۱۳۵۲)؛ رستم التواریخ، تصحیح محمّد مشیری، چاپ دوم، چاپخانه سپهر، تهران.
- روحانی، حبیب الله (۱۳۷۵)؛ ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- زبیدی، محمّد مرتضی (۱۳۰۶ق)؛ تاج العروس من جواهر القاموس، دار المكتبة الحیاه، بیروت.
- زمانی، مصطفی (۱۳۷۸)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوازدهم، مؤسسه انتشارات نبوی، تهران.

- الزمخشری، ابی القاسم محمود بن عمر (۱۴۱۰ق)؛ ربیع الابرار و نصوص الاخبار، انتشارات الشریف الرضی، قم.
- سپهر خراسانی، احمد (۱۳۵۸)؛ ترجمه نهج البلاغه، اشرفی، تهران.
- سدیدالسلطنه، محمد علی خان (۱۳۶۲)؛ سفرنامه سدیدالسلطنه (التدقیق فی سیر الطریق)؛ تصحیح احمد اقتداری، تهران، بهنشر.
- سراج قاری، ابی محمد جعفر (۱۹۵۸م)؛ مصارع العشاق، دار صادر، بیروت.
- سرخسی، علی بن ناصر (۱۳۷۳)؛ اعلام نهج البلاغه، تصحیح عزیز الله عطاردی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- سروش اصفهانی، محمدعلی خان (۱۳۴۰)؛ دیوان اشعار، به اهتمام محمد جعفر محبوب، امیر کبیر، تهران.
- سلمان ساوجی (۱۳۸۲)؛ کلیات، تصحیح عباسعلی وفایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- سنایی، ابوالمجد محدود بن آدم (۱۳۵۹)؛ حدیقة الحقیقة، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- _____ (۱۳۳۶)؛ دیوان اشعار، به کوشش مظاهر مصفا، امیر کبیر، تهران.
- سیاح، احمد (۱۳۷۱)؛ فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی - فارسی، اسلام، تهران.
- سید بن طاووس (۱۳۷۴)؛ کشف المحجّة لثمرّة المهجّة، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- شاهین، داریوش (۱۳۶۱)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ پنجم، جاویدان، تهران.
- شرقی، محمدعلی (۱۳۶۳)؛ ترجمه نهج البلاغه، دار الکتب الاسلامیة، تهران.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۴)؛ ترجمه نهج البلاغه، اساطیر، تهران.
- شریعتی، مهدی (۱۳۸۲)؛ ترجمه نهج البلاغه، فرهنگ مکتوب، تهران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)؛ کلیات سبک شناسی، چاپ سوم، فردوس، تهران.
- شوشتری، محمدتقی (۱۳۷۶)؛ بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، امیرکبیر، تهران.
- الشویبری، جرجس هماد (۱۹۹۵م)؛ معجم الطالب، الطبعة الثانية، مكتبة لبنان ناشرون، بیروت.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۸)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهاردهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- شیخ صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه) (۱۴۱۰ق)؛ من لایحضره الفقیه، تحقیق و تعلیق السید حسن الموسوی الخراسان، دارالکتب الإسلامیة، تهران.

- شیر، ادی (۱۹۰۸م)؛ الالفاظ الفارسیة المعربة، المطبعة الكاثولیکية للآباء اليسوعیین، بیروت.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۰ و ۱۳۶۶)؛ دیوان، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- طبرسی، میرزا حسین (۱۴۰۸ق)؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، تحقیق مؤسسۀ آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، بیروت.
- طریحی، شیخ فخرالدین (۱۳۹۵ق)؛ مجمع البحرين، تحقیق سید احمد حسینی، الطبعة الثانية، منشورات المكتبة المرتضوية، تهران.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵)؛ التهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
- عبده، شیخ محمد (بی تا)؛ ترجمۀ نهج البلاغه، المطبعة الرحمانية، مصر.
- عبید زاکانی (۱۳۸۰)؛ جاودانه عبید زاکانی، به اهتمام محسن قشمی، نشر ثالث، تهران.
- عطّار، فریدالدین محمد (۱۳۴۵)؛ دیوان اشعار، تصحیح دکتر تقی تفضلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- عمید، حسن (۱۳۶۵)؛ فرهنگ عمید، امیر کبیر، تهران.
- عنصری، حسن بن احمد (۱۳۶۳)؛ دیوان اشعار، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، کتابخانه سنایی، تهران.
- غروی، محمد (۱۳۶۵)؛ الأمثال و الحكم المستخرجة من نهج البلاغه، جامعۀ مدرسین حوزة علمیّه، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- _____ (۱۴۰۱ق)؛ الأمثال فی نهج البلاغه، انتشارات فیروزآبادی، قم.
- غفرانی، محمد و مرتضی آیت الله زاده شیرازی (۱۳۶۹)؛ فرهنگ اصطلاحات روز فارسی - عربی، امیر کبیر، تهران.
- فارسی، محسن (۱۳۷۶)؛ ترجمۀ نهج البلاغه، چاپ دهم، امیر کبیر، تهران.
- فاضل، جواد (۱۳۹۸ق)؛ سخنان علی از نهج البلاغه، به اهتمام حسن سادات ناصری، چاپ بیستم، مؤسسۀ مطبوعاتی علمی، تهران.
- فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۳۷)؛ ویس و رامین، به اهتمام محمد جعفر محبوب، بنگاه نشر اندیشه، تهران.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۵ق)؛ العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، دارالهجره، قم.
- فرّخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۷۱)؛ دیوان اشعار، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، زوار، تهران.

- فرخی یزدی، محمد (۱۳۶۹)؛ دیوان اشعار، به اهتمام حسین مکی، چاپ نهم، امیر کبیر، تهران.
- فیض الاسلام، سید علی نقی (۱۳۷۹)؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپ پنجم، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، تهران.
- قانای، حبیب الله بن محمد علی (۱۳۳۶)؛ دیوان اشعار، تصحیح محمد جعفر محبوب، امیر کبیر، تهران.
- قرشی بنایی، علی اکبر (۱۳۷۷)؛ مفردات نهج البلاغه، تصحیح محمد حسن بکائی، مؤسسه فرهنگی نشر قبله، تهران.
- کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۷۸)؛ تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين، تصحیح سید محمد جواد ذهنی تهرانی، پیام حق، تهران.
- کحاله، عمر رضا (۱۹۸۴م)؛ أعلام النساء فی عالمی العرب و الإسلام، ویرایش دوم، نشر الرساله، بیروت.
- کلینی، محمد یعقوب (۱۳۶۵)؛ الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- مبشری، اسدالله (۱۳۶۰)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهارم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۴ق)؛ بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- _____ (۱۳۶۷)؛ شرح نهج البلاغه، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، الدائرة العامة للنشر و الاعلام، بی جا.
- محبّی، محمد (بی تا)؛ خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر، دار صادر، بیروت.
- محتشم کاشانی، علی بن احمد (۱۳۴۴)؛ دیوان، به کوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران.
- شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۵)؛ آندراج، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه خیام، تهران.
- مسعود، جبران (۱۹۹۲م)؛ الرائد، الطبعة السابعة، دارالعلم للملایین، بیروت.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴)؛ دیوان اشعار، به کوشش دکتر مهدی نوریان، انتشارات کمال، اصفهان.
- مسلم بن حجاج (۱۴۱۳ق)؛ صحیح، الطبعة الثانية، دار الدعوة و دار سخنون، بی جا.
- معادخواه، عبدالمجید (۱۳۷۴)؛ خورشید بی غروب نهج البلاغه، ذره، قم.
- معزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۶۲)؛ کلیات دیوان، با مقدمه و تصحیح ناصر هیروی، نشر مرزبان، تهران.

- معلوف، لوئیس (۱۳۷۵)؛ المنجد (عربی - فارسی)، ترجمه محمد بندر ریگی، انتشارات ایران، تهران.
- معین، محمد (۱۳۶۲)؛ فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
- مغنیه، محمدجواد (۱۳۵۸)؛ فی ظلال نهج البلاغه چاپ سوم، دار العلم للملایین، بیروت.
- مفید، محمد بن محمد (۱۳۶۴)؛ الارشاد، دار الکتب الاسلامیة، اصفهان.
- مقیمی، محمد (۱۳۷۷)؛ نهج البلاغه میراث درخشان امام علی علیه السلام، مهتاب، تهران.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷)؛ پیام امیرالمومنین شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، انتشارات امام علی بن ابیطالب، تهران.
- منشی، ابوالعالی نصرالله (۱۳۶۳)؛ کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۷)؛ کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، تهران.
- میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد (۱۳۹۳ق)؛ مجمع الامثال، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، دار الفکر، بیروت.
- نابلسی، شیخ عبدالغنی (بی تا)؛ تعطیر الأنام فی تعبیر المنام، المكتبة الثقافية، بیروت.
- ناصر خسرو (۱۳۷۰)؛ دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶)؛ خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.
- _____ (۱۳۸۷)؛ هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفتم، قطره، تهران.
- نظیری نیشابوری، محمدحسین (۱۳۴۰)؛ دیوان، به کوشش مظاهر مصفا، کتابخانه امیرکبیر و زوآر، تهران.
- نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳)؛ فرهنگ نفیسی، کتابفروشی خیام، تهران.
- نواب لاهیجی، میرزا محمدباقر (۱۳۵۶ق)؛ شرح نهج البلاغه، اخوان کتابچی، تهران.
- نوایی، علی شیر (۱۹۹۳م)؛ دیوان فارسی (منتخب): به انتخاب علی محمدی، نشریات عرفان، دوشنبه.
- نویری، شهاب الدین (۱۹۸۰)؛ نهاية الارب فی فنون الادب، دار الکتب و الوثائق القومیة، قاهره.
- وحشی بافقی، کمال الدین (۱۳۴۷)؛ دیوان، ویراسته حسین نخعی، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران.

- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸): منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سیّد ابراهیم میانجی، چاپ چهارم، مکتبه الاسلامیّه، تهران.
- یوشیج، نیما (۱۳۷۰): مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، نگاه، تهران.
- سایت عادل اشکبوس (کارشناس مسؤول گروه عربی دفتر تألیف کتاب‌های درسی، پژوهشگر در زمینه ریشه‌یابی نام‌ها و واژه‌ها): (www.adel-ashkboos.mihanblog.com).
- الموسوعة الشعرية، نرم افزار، ویراست سوم، المجمع الثقافي، ابوظبی، ۱۹۹۷-۲۰۰۳.
- Ali Reza (translator)(2007): Nahjol balagha hazrat Ali, Ansarian publication, Qom.
- Askary jafary. Seyyed Mohammad (translator) (1981): Nahjol balagha. Hazrat Ali, The ministry of Islamic guidance. Tehran.